

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد محمد تقی فیاض بخش

شرح حدیث معراج

فصل ۱۵- ادامه‌ی فراز ۷۶: به زحمت انداختن خود برای آسایش دیگران

۲۱ فروردین ۹۱

فراز ۷۷: نیکو و سنجیده بودن سخن

یادآوری

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ ...

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

ادامه‌ی فراز ۷۶: به زحمت انداختن خود برای آسایش دیگران

النَّاسُ مِنْهُمْ فِي رَاحَةٍ، وَأَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي تَعَبٍ.

مردم از ناحیه ایشان در آسایشند و ایشان از ناحیه مردم در رنجند.

مرور مطالب گذشته

در مورد این فراز، دو یا سه بیانی سه معنا بیان کردیم. معنای اول که ساده و ابتدایی بود این بود که اهل آخرت چون انسان‌هایی هستند که نفعشان برای دیگران زیاد است طبعاً خود را به تعب می‌اندازند تا دیگران در آسایش

باشند. معنای دیگر این بود که این‌ها چون دائماً در حال بریدن علائق حیوانی و تهذیب نفس هستند طبعاً نفوسشان از آن‌ها در ناراحتی و مردم از آن‌ها در آسایش هستند. این معنا کمی دقیق‌تر شد.

معنایی که جلسه‌ی گذشته گفتیم و ناقص ماند را در این جلسه تکمیل می‌کنیم.

وجه سوم: ایثار

به تناسب کتاب در این فراز صحبت از ایثار شد. گفتیم که عبارت در سیاق حدیث معراج اشاره به ایثار دارد.

معنای لغوی ایثار

ایثار از ماده‌ی «أثر» است. أثر یعنی ما یدل علی الشیء و ما بیقی من آثار وجوده. ایثار در لغت یعنی تقدیم دیگری تواضعاً و اثر او را مقدم بر خود دانستن.

چون این صفت جزء ابتدایی‌ترین صفات اهل آخرت است این نکته اهمیت دارد. در این فصل اوائل مراحل دنیوی اهل آخرت را می‌فرماید و بعد به آثار و مقامات اخروی ایشان می‌پردازد که دیگر مطالبی بلند در مورد ایشان گفته می‌شود. چون در این ابتدای صفات، صفات دنیوی اهل آخرت است این اهمیت می‌یابد که ببینیم اگر در مسیر سیر و سلوک بخواهید به لحاظ کاربردی صفاتی را تمرین بکنید به ترتیب صفاتی است که شمرده شد. مثلاً این‌ها انسان‌هایی هستند که سطحی‌نگر نیستند، عمیق‌نگرند، این‌ها دائماً توجه به حیا دارند، خودشان را به زحمت می‌اندازند و در این مسیر ایثار می‌کنند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید که بعضی صفات خیر مقید به برخی دیگر هستند. اما چنین این صفات را خودمان باید کشف کنیم.

تحلیل ایثار در سلسله مراتب فضائل و مکارم اخلاقی

یکی از مشکل‌ترین مسائل نحوه‌ی چنین مسائل اخلاقی است. مرحوم علامه در المیزان، یک چنینی را برای غایات در بحث اخلاق مطرح می‌کنند. ابتدای آن چنین غایات دنیوی است. یعنی انسان فعل اخلاقی را انجام می‌دهد تا به یکسری غایات دنیوی برسد. این غایات در حد خود مطلوب و مورد تأیید هستند. به لحاظ اخلاقی خوب است که انسان راست‌گو باشد تا اطمینان دیگران به وی جلب شود. این مورد تأیید است. اما اخلاق بنا بر غایات اخروی مخصوص نگاه دینی به اخلاق است. اما خود این غایات اخروی هم دسته‌های مختلف هستند. کتب اخلاقی دینی هم با همین غایات تنظیم شده‌اند. قرآن سرتاپایش همین طور است.

اما در بین غایات اخروی نگاه توحیدی از همه‌ی نگاه‌ها برتر است. به عبارتی در سیر قربی به سوی حق می‌باید از اخلاقیات کمک گرفت.

۱. «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ»^۱

روایت داریم که مراتب ایمان با مراتب اخلاق شکل می‌گیرد.

۲. «أَكْمَلُ النَّاسِ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^۲

امام صادق علیه السلام بحث ایثار را با نگاه توحیدی مطرح می‌کنند. در روایت داریم که صفات حسنه بعضی مقید به بعض هستند.

۳. «إِنَّ خِصَالَ الْمَكَارِمِ بَعْضُهَا مُقَيَّدٌ بِبَعْضٍ»^۳

یعنی در میان اخلاقیات، برخی اخلاقیات عمومی هستند. در این صورت ما باید ببینیم رأس کدام صفات هستند که اگر آن‌ها را بگیریم بقیه را هم گرفته‌ایم. تبلور اخلاقیات عمومی در مکارم اخلاق است. مکارم اخلاق رؤس باب‌های اخلاقی هستند. اگر مراجعه کنیم به ابوابی که مکارم اخلاق را برای ما بیان می‌کنند ملاحظه می‌شود که بسیاری از آن‌ها صفات علمی هستند نه عملی.

۴. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ

جَلَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الزِّيَادَةِ مِنْهَا فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ الْيَقِينِ وَالْقَنَاعَةَ وَالصَّبْرَ وَالشُّكْرَ وَالْحِلْمَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَ

السَّخَاءَ وَالْغَيْرَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمُرُوءَةَ»^۴

اگر این مکارم اخلاق در شما هست خدا را شکر کنید و بگویید که من به رسول اکرم شبیه هستم. بعد راوی ده صفت را نقل می‌کند. اولین صفت به عنوان مکارم اخلاق «یقین» است. دقت کنید که نفرمود مکارم افکار، بلکه فرمود

^۱ میزان الحکمه، ۵۰۱۹/۱۵۲۲/۴، امام باقر علیه السلام، - هو الإسلام

^۲ همان، ۵۰۲۴/۱۵۲۲/۴، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

^۳ همان، ۵۱۲۴/۱۵۲۲/۴، امام صادق علیه السلام

^۴ همان، ۵۰۵۲/۱۵۲۲/۴، امام صادق علیه السلام

مکارم اخلاق. به نظر می‌رسد باید صفتی باشد عملی. یقین یک مقوله‌ی فکری است. انسان در ایمان باید کاری بکند به مرتبه‌ی یقین برسد. بعد قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخا، غیرت، شجاعت و مروت مطرح می‌شوند. مروت همان جوان‌مردی است که ما می‌گوییم. معنای این حرف این است که اگر کسی این ده صفت را داشت بداند که تمام صفات را دارد. یعنی می‌خواهند بفرمایند کافی است این ده تا را داشته باشید.

اگر کسی بپرسد من می‌خواهم این ده تا را هم خلاصه‌تر کنم. روایت دیگری داریم که حضرت از صله‌ی رحم، مهمان‌نوازی، اطعام سائل، جبران خوبی‌ها، رعایت حق همسایه، رعایت حق دوست، صدق البأس یعنی ریشه‌دار بودن و پای‌مردی در سختی‌ها و رأس همه‌ی آن‌ها را حضرت حیا معرفی می‌کنند.

حضرت رسول می‌فرمایند که بعثت من برای تکمیل مکارم اخلاق است.

۵. «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۵

۶. «خَيْرُ الْمَكَارِمِ الْإِيثَارُ»^۶

این سؤال مطرح است که حیا یک فعل قلبی است. اگر رأس مکارم است طبق بیان آن روایت من چطور باید آن را کسب کنم؟ نمی‌شود امر به فعل قلبی کرد. متعلق امر نمی‌تواند فعل قلبی باشد. برای کسب آن باید یک کار معرفی کرد. شارع مقدس می‌خواهد بفرماید اگر می‌خواهی به همه‌ی مکارم اخلاق برسی باید ایثار داشته باشی.

۷. «غَايَةُ الْمَكَارِمِ الْإِيثَارُ»^۷

۸. «أَعْلَى مَرَاتِبِ الْكِرَمِ الْإِيثَارُ»^۸

۹. «لَا تَكْمُلُ الْمَكَارِمُ إِلَّا بِالْعَفَافِ وَالْإِيثَارِ»^۹

^۵ همان، ۵۰۵۸/۱۵۲۲/۴، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

^۶ همان، ۵۰۶۴/۱۵۲۲/۴، امیرالمؤمنین علیه السلام

^۷ همان

^۸ همان

^۹ همانف ۵۰۴۸/۱۵۲۲/۴

تحلیل ایثار در فضای حدیث معراج

اگر در کتب اخلاقی بگردیم، این دسته‌بندی باز در فضای حدیث معراج نمی‌گنجد. این سیری که پروردگار به رسول اکرم در فضای حدیث معراج فرمود، ایثار چطور جزء آخرین صفات دنیایی در این سیر به سمت توحید قرار گرفت؟ به عبارت دیگر در بحث اهل آخرت اولین صفت رقت قلب، بعد حیا، بعد عمیق نگر بودن، بعد کمک به دیگران و مکار نبودن مطرح شده‌اند. این‌ها اجزای یک پازل اخلاقی است. چرا در این سیر بحث ایثار مطرح شد؟

مرحوم علامه‌ی طباطبایی یک داستانی را از محضر آیت الله قاضی نقل می‌کند. صحبت از دستورات عملی و تحلیل دستورات عملی بود. در زمانی هم بوده که ایشان به مراحل نهایی رسیده بودند و صحبت در چینش دستورات بوده است. ایشان می‌گوید من سؤال کردم که در مسیر هر کاری هم که سالک می‌کند باز یک خودخواهی در وی هست. سالک در هر مرحله‌ای که کاری انجام می‌دهد در حقیقت می‌خواهد به منافی برسد. پس به نوعی خودپرستی هست. در مراحل اولیه می‌خواهد از دنیا آزاد شود. دستور زهد داده می‌شود. درست است که از دنیا می‌برد ولی برای خودش می‌خواهد. وقتی وارد مراتب بالاتر می‌شود هم همینطور. عالم برزخ را هم که پشت سر می‌گذارد می‌خواهد به مراتب عالی‌تری برای خودش برسد. می‌فرماید که من عرض کردم تا هر مرحله‌ای باز این خودخواهی هست. در بحث تکبر گفته شد که تکبر از مودی‌ترین صفات اخلاقی است. عجب تا بالاترین مراتب به طور ناخودآگاه همراه انسان است. من خوشحال خواهم شد از این که نماز شب می‌خوانم. آیت الله قاضی فرمودند که بله این درست است ولی در مراحل آخر دستور احراق را داریم. ایشان می‌گوید که من اولین بار بود این را شنیده بودم. پرسیدم از معنای آن فرمودند که احراق یعنی شخص در مراحل آخر خودسوزی کند. ققنوس در ادبیات ما از همین معنا گرفته شده است که در سوزانیدن خود او تولد او نهفته است. این اصطلاح شد در میان اهل معنا که تا انسان خود را نسوزاند خود واقعی او طالع نمی‌شود. این طریقه‌ی احراق یک اصطلاح است. آیا در عمل شارع مقدس چنین دستوری را به ما فرموده است؟ پاسخ این است که بله ایثار همین است. ما در دستورات شرعی اصطلاح احراق را نداریم ولی ایثار را داریم.

سیر توحیدی با تقوی توأم است. تقوی کنترل خود حیوانی است. خود حیوانی یعنی هوای نفس. هوای نفس در سایه‌ی تواضع عملی و بعد انفاق و مواسات حاصل می‌شود. کنترل کامل هوای نفس با ایثار محقق می‌شود.

اگر در اصطلاح ایثار در متون روایی و قرآنی عمیق شویم معنای آن گویا است. در روایت داریم که حضرت رسول فرمودند انصاف سخت‌ترین کار است برای امت من. بعد فرمودند انصاف یعنی این که خودت را جای طرف مقابل قرار بدهی؛ آنی را که برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بپسندی و بالعکس. اما ایثار این از این بالاتر است. یعنی حتی چیزی را که دوست داری، خودت از دست بدهی و به دیگران بدهی. بعد اگر دقت کنیم ایثار اگر برای محبوب مطرح باشد، بالاترین محبوب کیست؟ این جاست که بحث وارد فضاهای توحیدی می‌شود. بالاترین ایثارها باید برای بالاترین محبوب‌ها باشد. «إِنَّمَا نَطْعُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ»^{۱۰} یعنی ما شما را اطعام می‌کنیم تا محبوبمان به ما نگاهی بکند. نه این که حتی مرا دوست داشته باشد. «لَوَجْهِ اللَّهِ» یعنی فقط به من نگاه کند. اصلاً انتظار تشکر و چیزی در قبال این نداریم. این خودسوزی کامل در قبال حق است. لذا است که در باب ایثار می‌فرماید که غایت مکارم است. شهید هم یک نوع ایثار کرده است. تازه مراتب بالای ایثار لزوماً شهادت در میدان جنگ نیست. در بین شهدا هم مراتب وجود دارد.

در این فضا باید حدیث معراج را نگاه کرد. می‌بینیم که یک به یک صفاتی که شمرده می‌شود با حساب است. از رقت قلب شروع می‌شود، بعد حیا مطرح می‌شود. لازمه‌ی حیا این است که انسان حریم ادب پروردگار را رعایت کند. برای این دستور نفع‌رسانی مطرح می‌شود. این هنوز با ایثار فاصله دارد. در مراحل قبل از ایثار در واقع نوعی معامله با پروردگار مطرح است. شخص انفاق می‌کند تا بار قیامت او سبک شود.

۱۰. «هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ»

ولی مرحله‌ی بالاتر آن این است که انسان خودش را برای راحتی دیگران به سختی بیندازد. در ایثار اصل ملکه قرار دادن نفس کشی است و تمرین کشتن خود تا در پرتو آن توحید فطری طلوع کند.

در نهج البلاغه دارد که به کمیل بن زیاد نخی در باب تقسیم‌بندی مردم فرمودند «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَّجٌ رَعَاعٌ»^{۱۱} در انتهای این بحث می‌فرمایند که خیلی از مردم استعدادهای خوبی دارند. این برای

^{۱۰} انسان، ۹

^{۱۱} توبه، ۱۰۴

ما نکته‌ی مهمی است که به استعداد خود ننازیم. اما می‌فرماید که من به همه‌ی آن‌ها برای گفتن معارف بلند اطمینان نمی‌کنم. بعد دسته‌بندی می‌کنند. عده‌ای این معارف را می‌گیرند برای این که در دنیا به جایی برسند. گروه دوم کسانی هستند که معارف را می‌گیرند ولی وقتی به مقامی، شهوتی چیزی می‌رسند نمی‌تواند خود را نگاه دارند. گروه سوم کسانی هستند که خیلی به دهان مردم و حرف‌های مردم دقت می‌کنند و به عبارتی سطحی‌نگر هستند. بعد حضرت می‌فرمایند که البته زمین از علما خالی نیست.

در معرفی متقین می‌فرمایند که کسانی هستند که کارهایی که برای دیگران خیلی سخت است برای ایشان شیرین است. برای اولیای الهی طوری می‌شود که اگر دستورات الهی را انجام ندهند ناراحت می‌شوند. دراحوال آیت الله قاضی گفته‌اند که ایشان نگران بود که آیا در عالم برزخ هم من لذت نماز را درک خواهم کرد یا خیر.

وجه چهارم: اصل اذیتِ نفس در سیر به سوی توحید

این که فرمود «الناس منهم فی راحة و أنفسهم منهم فی تعب» یک نکته‌ی اخلاقی در کنار ایثار دارد که لازمه‌ی سیر در مسیر توحید این است که باید نفس در اذیت باشد. چرا؟ چون تا نفس در اذیت نباشد که سلوک انجام نمی‌گیرد. این یک قاعده‌ی کلی است که «الشریعةُ ریاضةُ النَّفْسِ»^{۱۳}. شریعت اصلاً برای این است که انسان ریاضت شرعی را یاد بگیرد. مرحوم علامه می‌فرمودند که اگر کسی واقعاً مقید باشد به حدود شرعی از ریاضت‌های مرتاض‌ها سخت‌تر خواهد بود. لذا «و أنفسهم منهم فی تعب» هم یک اصل است. غیر از بحث ایثار این بحث هم مطرح است. نفس من مرا به خلاف جهت سیر الی الله می‌کشاند و لذا باید با آن مخالفت کنم. «حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات»^{۱۴}.

جمع‌بندی

ما وجوه مختلفی از این کلام پروردگار عرض کردیم.

^{۱۲} نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷

^{۱۳} غرر الحکم، فصل اول، ح ۵۹۶

^{۱۴} بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۷۲

وجه اول این بود که این جمله یعنی انسان‌های خیری باشیم. انسان‌های خیر چون می‌خواهند به دیگران خیر برسانند خیلی اوقات کار خودشان می‌ماند و اذیت می‌شدند. خانواده‌شان هم اذیت می‌شوند. این یک معنا است.

وجه دوم این است که در سیر مراحل اخلاقی انسان باید طوری عمل بکند که آنچه که خیرات و برکات است برای دیگران باشد و آنچه که اذیت‌های اخروی و فشارهای اخروی است به خودش برگردد. مثلاً برای عبادت و کارهای اخروی خودش را اذیت می‌کند و

وجه سوم بحث ایثار بود که در واقع خودسوزی شرعی است.

وجه چهارم هم استفاده‌ای بود که از کلام امیرالمؤمنین کردیم که روی «أنفسهم منهم فی تعب» تکیه کرده است. معنا این می‌شود که اصل این است که در سیر الی الله نفس باید در اذیت باشد.

فراز ۷۷: نیکو و سنجیده بودن سخن

«كَلَامُهُمْ مَوْزُونٌ»

سخنشان نیکو و سنجیده است.

صحبت کردن ایشان و آثار کلامی ایشان موزون است.

تحلیل معنای کلام

کلام در لغت از ریشه‌ی «کَلَمَ» به معنای جراحت وارد کردن گرفته شده است. لذا کلام را به لحاظ این که یک تأثیری در فرد مخاطب می‌گذارد کلام گفته‌اند.

کلام: مطلق آنچه از انسان به دیگران منتقل می‌شود

از اینجا معلوم می‌شود که کلام به لفظ معنادار منحصر نمی‌شود، نوشته و نشانه را هم، که چیزی را به کسی ارائه می‌کند، در بر می‌گیرد. تا مراتب بالاتر که در قرآن هم دارد «ما نفدت کلمات ربی»^{۱۵} مخلوقاتی که آثار پروردگار هستند را هم در بر می‌گیرد. پس کلام یعنی چیزی که مؤثر است در دیگران، چه لساناً چه کتباً چه با علائم و نشانه‌ها.

۱۱. امیرالمؤمنین علیه السلام: «رَبِّ كَلَامٍ كَلَامٍ»^{۱۶}

روایت از امیرالمؤمنین است. یعنی چه بسیار کلامی که بسیار مؤثر است. کَلَامٌ یعنی بسیار مؤثر. البته کلام را بیشتر به اثر نیزه و شمشیر گفته‌اند. البته تعابیر دیگر هم داریم. مثل این که «جراحة الکلام (اللسان) أنفذ من جراحة السنان».

در باب «قلیل کلامهم کثیر صمتهم» مفصل در مورد زبان صحبت کردیم. در آن جا روایات متعدد بود در این مورد که زبان در میان جوارح هم انفع جوارح است و هم خطرناک‌ترین است. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت داریم که

^{۱۵} کشف، ۱۰۹

^{۱۶} میزان الحکمه، ۱۷۸۳/۱۱

«إِنَّ اللِّسَانَ كَلْبٌ عَقُورٌ فَإِنْ أَنْتَ خَلَيْتَهُ عَقَرَ»^{۱۷}. تا جایی که فرمودند هیچ عضوی را به اندازه‌ی زبان عذاب نمی‌کنم. یا این که در هر روز صبح جوارح انسان در عالم معنا به صف می‌ایستند و زبان را قسم می‌دهند که امروز ما را به جهنم وارد نکن که «انما نثاب و نعاقب بک»^{۱۸}. چون ما به خاطر تو هم صواب می‌بریم و هم عقاب می‌شویم. از آن طرف هم زبان در میان جوارح برجسته‌ترین جایگاه را دارد. اولین نشانه‌های ایمان با کنترل زبان آغاز می‌شود. تا جایی که می‌فرماید:

۱. «وَلَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّى يَخْزَنَ مِنْ لِسَانِهِ»^{۱۹}

۲. «وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»^{۲۰}

اما صحبت در این جا در زبان نیست بلکه در کلام است. لذا در صفات زهاد بحث زبان را مطرح کردند. اما در این جا فرمود «کلامهم موزون». نه این که حرف نمی‌زنند.

استاد اولین آیه‌ای را که آورده‌اند آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی مبارکه‌ی فاطر است. ایشان منظورشان را درچینش آیات و روایات می‌رسانند. این آیه‌ی معروفی است که در باب توحید و ولایت خیلی به آن استناد می‌کنند. به نظر درست برخلاف چیزی که علامه در المیزان فرمودند. این جای تأمل دارد که چرا استاد این آیه را در این جا آورده‌اند.

۳. «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^{۲۱}

ترجمه: «به سوی پروردگار بالا می‌رود کلمات پاکیزه و اعمال شایسته آن را بالا می‌برند».

علامه کلام طیب را به اعتقادات پاک معنا می‌کنند. لذا می‌فرمایند که عمل صالح اصالت ندارد بلکه اعتقاد صالح است که اصالت دارد. اما این اعتقاد صالح از طریق اعمال صالح به محضر حق عرضه می‌شود. چیزی که عرضه

^{۱۷} من لايحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۸

^{۱۸} کافی، ج ۲، ص ۱۱۵

^{۱۹} کافی، ج ۲، ص ۱۱۴

^{۲۰} نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶

^{۲۱} فاطر، ۱۰

می شود به محضر حق خلوص و اعتقاد پاک است ولی در ظرف عمل صالح. لذا کسی که می گوید دلت را پاک کن و نیازی نیست نماز بخوانی هم نفی می شود، اعمال و نماز و روزه‌ی ریایی هم نفی می شود.

اما ترجمه‌ی استاد این طور است که آن چه که عرضه می شود به محضر پروردگار همان کلام موزون است. و عمل صالح به دنبال آن بالا می آید. با روایات بعدی که ایشان ذکر می کند گویا ایشان این معنای لطیف را می خواهد برساند که اگر بپذیریم که در انسان یک سلسله اعمالی است که از جوارح مختلف انسان صادر می شود. مثلاً دنبال کار خیر رفتن از پای انسان، عبادت علمی از گوش انسان یا چشم انسان عمل خیر دیگری مثل مطالعه و امثال آن‌ها، در میان این اعمال خیر عملی که ریاست دارد بر سایر اعمال عمل زبان است. لذا زبان به عنوان سردار و نماینده، عملش به محضر پروردگار می رود و بقیه‌ی اعمال، زبان را کمک می کنند. اگر این طور معنا بشود خیلی زیباست و آیات و روایات قبلی با این معنا تناسب دارند. در واقع ایشان حساسیت زبان و کلام موزون را می خواهند مورد تأکید قرار دهند.

در این سیاق کلامی است از حضرت علی علیه السلام که از ایشان از بدترین مخلوقات سؤال شد و فرمودند «کلام». بهترین مخلوقات را هم کلام معرفی کردند و فرمودند «بالکلام ابیضت الوجوه و بالکلام اسودت الوجوه»^{۲۲}. کلام نوشته‌های انسان را هم در بر می گیرد. با همین کلام بسیاری صورت‌ها در روز قیامت سفید و بسیاری صورت‌ها سیاه می شوند. روایات زیادی داریم که شخص در چند قدمی بهشت است با یک کلام وارد جهنم می شود و برعکس. این در باب زبان است. در باب کلام دیگر غوغا است.

بنابراین این آیه‌ی شریفه یک طلوعه شد برای ما. اگر کسی در مسیر ایثار و تهذیب نفس و حیا و این‌ها می خواهد برود اصولاً تکلم موزون هم می تواند نشان بدهد که تو در چه مرحله‌ای از تهذیب نفس هستی.

قاعده‌ی کلی: کلام هم مثل هر فعلی بیشتر بر خود گوینده اثر دارد

نکته‌ی دوم این است که انسان همواره باید توجه داشته باشد که کلامش روی خود وی بیشتر از همه تأثیر دارد. مثلاً اگر من دروغی بگویم و بواسطه‌ی آن دیگرانی به خطا بیفتند مطمئن باشم که روح خود من بیشتر کدر

^{۲۲} میزان الحکمه، ۱۱/۵۲۳۸/۱۱۸۲۶

می‌شود. اثرش روی خودم بیشتر از دیگران است. اگر غیبت بکنم بیشتر از مغیب شخصیت خودم را خراب کرده‌ام. کلام امیرالمؤمنین است که «الغیبة جهد العاجز»^{۲۳} همین طور مکر و حيله و غش در معامله و سایر موارد. در مثبت‌ها هم همین طور است. ایثار، حسن خلق، ابراز محبت تماماً بیشتر به خود انسان می‌رسد. ادله‌ی نقلی و عقلی هم فراوان داشته‌ایم.

اما در باب کلام موزون شارع می‌خواهد بفرماید این یک دریچه است و هیچ جارحه‌ی دیگری به این خوبی به انسان نشان نمی‌دهد. تمام جوارح دیگر گیرنده هستند ولی تنها جارحه‌ای که دهنده هست زبان است. موزون بودن کلام نشان‌دهنده‌ی موزون بودن سیرت انسان است.

تحلیل معنای موزون

موزون اسم مفعول از ماده‌ی «وَزَنَ يَزِنُ وَزْنًا» است. وَزَنَهُ یعنی آن را اندازه گرفت. وَزَنَ یعنی اندازه و حد و سنگینی یک چیز.

در کتاب مقایسه اللغه این معنا را داریم و مرحوم علامه هم این معنا را در المیزان ذکر می‌کند. وَزَنَهُ یعنی آن شیء را معتدل و مستقیم کرد هم معنا شده است. لذا شیء وزین یعنی شیئی که معتدل است. لذا معنای آیه‌ی شریفه‌ی «وَأما من ثقلت موازينه»^{۲۴} را ایشان این طور ترجمه نمی‌کند که کسانی که ترازوی اعمالشان سنگین است. ایشان موازین را جمع میزان و میزان را به معنای خود عمل می‌گیرند. معنای «فأما من ثقلت موازينه» این می‌شود که کسانی که اعمالشان وزین است یعنی آبرومند است. مقابلش کسانی که اعمالشان وزین نیست یعنی بی‌آبرو است، بی‌ریشه است و سست؛ «اجتثت من فوق الأرض ما لها من قرار»^{۲۵}. این عین تعبیر علامه است الشیء الموزون یعنی بودن شیء به گونه‌ای که در حالت طبیعی و اعتدال فطری خودش باشد. و اعتدال فطری یعنی بر مبنای حکمت باشد. لذا کلام موزون داریم، روی موزون داریم و هر چیزی که بتواند به اعتدال فطری موصوف شود موصوف باشد.

^{۲۳} نهج البلاغه، حکمت ۴۷۰

^{۲۴} قارعه، ۶

^{۲۵} ابراهیم، ۲۶

موزون واقع می‌شود. پس «کلامهم موزون» یعنی آثاری که از ایشان خارج می‌شود همه بر اساس اعتدال فطری است که خداوند آن‌ها را بر آن اساس قرار داده است. اعتدال فطری انسان بر اساس توحید قرار داده شده است.

نتیجه‌ی اول: ظهور اولین آثار اعتدال درونی در کلام است

چون اولین آثار استقامت و اعتدال درونی در کلام ظاهر می‌شود اشاره به کلام نمود. انسان سالک در هر مرتبه‌ای از تهذیب و کمال که قرار بگیرد به سوی اعتدال فطری نزدیک‌تر می‌شود.

پس اهل آخرت به لحاظ اعتدال روحی در موقعیتی هستند که هر چه آثار از آن‌ها چه در صحبت کردن و چه در نوشتن و چه در سایر اثرای که در وجناتشان صادر می‌شود بر اساس اعتدال فطری است. از طرف دیگر انسان هر فعلی را که انجام می‌دهد بیش از دیگران بر خودش وارد می‌شود و اثر می‌گذارد. بنابراین این‌ها افرادی هستند که بیشتر از دیگران جوارحشان به اعتدالشان کمک می‌کند.

از امیرالمؤمنین روایت داریم در باب منافق که اولین جایی که باطن منافق ظاهر می‌شود در صحبت کردن اوست.

۴. «ما أضمرَ أحدٌ شيئاً إلاَّ ظهرَ في فلتاتِ لسانِهِ و صفحاتِ وجهِهِ»^{۲۶}

کسی چیزی را پنهان نمی‌کند مگر این که اول بار در لابلای گفتار زبانش ظاهر می‌شود و بعد در جبینش.

شاهد خوب دیگری بر این نکته، این آیه‌ی شریفه است:

۵. «ولو نشاء لأریناکهم فلتعرفنهم بسیماهم ولتعرفنهم فی لحن القول»^{۲۷}

این آیه هم در باب منافقین است. تو این منافقان را که به چهره‌هایشان به خوبی می‌توانی بشناسی و از گوشه‌کنایه‌هایی که می‌زنند.

نتیجه‌ی دوم: کلام موزون خبر از باطن موزون می‌دهد و برعکس

در این فضا روایت شماره‌ی ۱۱۳۹ کتاب را نگاه کنید.

^{۲۶} نهج البلاغه، حکمت ۲۶

^{۲۷} محمد، ۳۰

۶. ۱۱۳۹. عن عبدالرحمان بن حماد رفعه قال: قال الله - تبارك وتعالى - لعيسى: «يا عيسى! لِيَكُنْ لِسَانُكَ فِي السِّرِّ

والعلانية لساناً واحداً، وكذلك قلبك، إني أحذرك نفسك، وكفى بك خبيراً. لا يصلح لسانان في فم واحد،

ولاسيفان في غمد واحد، ولا قلبان في صدر واحد وكذلك الأذهان.»

از عبدالرحمن بن حماد در حدیث مرفوع نقل شده است، خداوند تبارک و تعالی به عیسی - علیه السلام - فرمود:

«ای عیسی! باید زبان و دلت در پنهان و آشکاری یکی باشد، تو را از نفست بر حذر می دارم، که تو خود بر حال خویش

از همه آگاه تری. دو زبان در یک دهان، دو شمشیر در یک نیام و دو دل در یک سینه جای نگیرد، افکار نیز چنینند.»

روایتی برجسته است از حضرت عیسی علیه السلام که پروردگار در حدیث قدسی به حضرت عیسی فرمودند که ای

عیسی زبانت در پنهان و آشکار زبان واحد باشد. و قلبت هم همینطور باشد. همین تعبیری که گفته شد است، من تو

را از خودت می ترسانم. یعنی لازم نیست از مردم بترسی بلکه از خودت باید بترسی. کافی است که پروردگار از قلب تو

باخبر است.

بیشتر مراد این بخش آخر روایت است. در یک دهان دو زبان جا نمی شود و دو شمشیر هم در یک غلاف نمی روند.

این کنایه از این است که دو قلب هم در یک سینه جای نمی گیرند. یعنی این که دو گونه فکر و دو گونه قلب طیب

و فاسد در یک سینه جای نمی گیرند. «ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه»^{۲۸}.

بنابراین توصیه به موزون سخن گفتن تمرینی است برای کسب وزانت باطنی. اگر این مشکل را داریم که رفتار

جوارحی ما گناه نیست ولی فکرمان به سمت گناه می رود باید کاری بکنیم که جوارح ما جوانح ما را نیز به سمت

اعتدال ببرند. فکر باطل را باید با عبادت و ذکر و القاء دائمی درست کرد.

جمع بندی

خلاصه ی بحث این است که کلام موزون در روایات شریفه به ظاهر این است که این ها درست حرف می زنند؛ ولی

معنای دقیقش این است که آثاری که از ایشان خارج می شود چه در گفتگو، چه در نوشتن و چه در سایر نشانه هایی

^{۲۸} احزاب، ۴

که از آن ها خارج می شود، خبر از یک وزانت و اعتدال روحی ایشان می دهد. یک اعتدال روحی دارند که اعتدال روحی آن ها بیانگر اعتدال منش ظاهری آنهاست.